

نبوغ علمی

در حوزه‌های علمیه معروف است که فرزندان مراجع و علما درس خوان نیستند و به پشتوانه علمی پدر اکتفا کرده و خود درسی نمی‌خوانند. با این همه، برخی از آقا زاده‌ها هستند که مانند پدران‌شان در علوم تبخّر دارند. مرحوم حاج آقا مصطفی در شمار شخصیت‌هایی انگشت‌شمار از این دست بود که در عنفوان جوانی مدارج بالای علمی و اجتهاد مطلق را کسب کردند و آثار ارزشمندی را در علوم مختلف از جمله فقه، اصول، تفسیر و فلسفه به رشته تحریر درآوردند که مورد استفاده ارباب علم و معرفت است و هنوز پنجاه سال‌شان تمام نشده بود که به شهادت رسیدند و شهادت ایشان، آثار و برکات بسیار زیادی در ربط با شعله‌ور شدن مبارزات مردم ایران و حوادث یک سال و چند ماه بعد از شهادت معظم‌له را به دنبال داشت که به پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی در ایران منجر شد.

او، از دیدگاه حوزه نجف

در اینجا باید راجع به شخصیت ایشان و دیدگاه‌های مختلف در این زمینه صحبت کنیم. «نخست دیدگاه حوزه علمیه نجف». حوزه نجف دارای خصوصیت ویژه‌ای است، به دلیل سابقه دیرینه این حوزه در جهان اسلام. ما هیچ حوزه‌ای را به قدمت حوزه نجف در جهان تشیع نداریم، این حوزه از دوران مرحوم شیخ طوسی متجاوز از هزار سال سابقه تدریس و تحقیق در شعب مختلف علوم اسلامی و غیراسلامی داشته است و کسانی که در این حوزه تحصیل می‌کنند برای خود ویژگی خاصی قابل هستند و اصولاً حوزه علمیه نجف از نظر استواری در علوم و فنون

اسلامی و استحکام مبانی علمی، هیچ حوزه و شخصیتی را که در مراکز دیگر فارغ التحصیل شده باشد به علمیت قبول نداشت و این مسئله استثنا برادر هم نبود. مثلاً مجتهدین و مراجع قم را به عنوان شخصیت‌های علمی و جامع قبول نداشتند و وقتی حضرت امام به نجف اشرف مشرف شدند با همین دید نگریده شدند تا این که درس‌شان را شروع کردند؛ طبیعی است کسانی در درس معظم له شرکت می‌کردند که یا از علاقه‌مندان ایشان بودند و از قم ایشان را می‌شناختند و یا لاقلاً نسبت به ایشان و دیگران بی تفاوت بودند و صرفاً برای اینکه متوجه شوند که حضرت امام در چه سطحی هستند و آیا کمالات ایشان در سطح مراجع نجف اشرف هست یا نه، به درس رفتند و رفته رفته در برابر عظمت علمی معظم له سر تعظیم فرود آوردند و از شاگردان ایشان شدند، لیکن اکثر علما، فضلا و طلاب سنتی نجف، با تفکر، اندیشه، راه و روش حضرت امام در مسایل سیاسی مخالف بودند و به همین علت در درس ایشان حاضر نمی‌شدند و نتیجتاً مبانی علمی امام را نشناخته و نمی‌توانستند میزان قدرت علمی ایشان را به دست آورند و بر اساس کینه عمیقی که نسبت به خط مشی سیاسی و مبارزاتی امام داشتند و رسوبات زیادی که توسط عوامل رژیم شاه در نجف به وجود آمده بود، با حضرت امام مغرضانه برخورد کرده و حتی سعی می‌کردند چهره نورانی ایشان را لکه‌دار و مشوه جلوه دهند.

در اینجا نقش مرحوم آیت الله شهید حاج آقا مصطفی در نجف خیلی روشن دیده می‌شود. با توجه به آزادی ایشان از برخی قیود، نظیر این که حضرت امام به سبب کبر سن و شخصیت مبرزشان نمی‌توانستند در مجالس و محافل مختلف نجف حضور داشته باشند ولی مرحوم حاج آقا مصطفی در اکثر جلسات حضور می‌یافت و با بزرگان حوزه علمیه نجف و بیوت مراجع مثل بیت مرحوم آیت الله آقا سید عبدالهادی شیرازی، آیت الله شاهرودی، آیت الله خویی و... حشر و نشر داشت و در جلساتی که علما حضور داشتند شرکت می‌کرد و در مباحث - با حضور ذهن فوق العاده‌ای که داشت - وارد می‌شد و در بسیاری از موارد با قدرت استدلال، مسایل علمی را به نتیجه مطلوب می‌رساند و اکثر علما، شخصیت‌ها و مجتهدین نجف در مقابل استدلال قوی ایشان همواره خاضع بودند.

علاوه بر این، حاج آقا مصطفی در سال‌های نخست ورودشان به نجف اشرف در درس مراجع طراز اول و مطرح حوزه مثل آیات عظام مرحوم حکیم، شاهرودی، خویی، شیخ باقر زنجانی و بجنوردی حضور به هم رسانده و با طرح اشکالات عمیق و استدلال‌های متین باعث

تحولی در نگرش غیر صحیح حوزه نجف نسبت به دیگر حوزه‌های علمیه شدند و عملاً توانمندی و تفوق علمی خود را بر کثیری از علما و محافل علمی نجف ثابت کردند.

تدریس خارج اصول

در همین جا لازم است یاد آور شوم که در سال ۱۳۴۶ هـ ش عده‌ای از طلاب مبرز و فضیلابی سرشناس حوزه نجف از جمله مرحوم حجت الاسلام والمسلمین حاج شیخ علی اصغر طاهری (کنی) و حجج اسلام آقایان علی پور، سجادی، شریعتی، روحانی موسوی، برقی و... و این جانب با توجه به این که جای درس و بحث اصول فقه و حضرت امام در حوزه علمیه نجف خالی بود و با عنایت به فوق‌العادگی مراتب علمی و سیطره و تسلط کامل آیت الله حاج آقا مصطفی خمینی به علوم و مباحث عقلی و همچنین فقه و اصول و شناخت دقیق ایشان از مبانی ارزنده حضرت امام و سایر فرهیختگان حوزه و اعظام علمای قدیم و متأخر، تصمیم گرفتیم تا در کنار حضور در محفل درس فقه حضرت امام از حاج آقا مصطفی درخواست کنیم تا درس خارج اصول را در نجف برای طلاب و فضیلابی شروع کنند که این درخواست مورد اجابت معظم له قرار گرفت و از آن تاریخ تا پایان عمر شریف و پربرکت شان به مدت ۱۰ سال یک دوره اصول فقه را با سبک تحقیقی نوین تدریس فرمودند که درخشش علمی ایشان بیشتر روشن گردید و محصول آن، مجلدات کتاب «تحریرات فی الاصول» است که به زیور طبع آراسته شده است و مورد بهره‌برداری طلاب، فضیلابی و علمای حوزه‌های علمیه قرار دارد.

ما می‌توانیم مرحوم حاج آقا مصطفی را در نجف اشرف روزه درخشانی به ژرفای علمی حضرت امام و سد منبع و مستحکمی در برابر هجمات و حملات ناجوانمردانه عوامل رژیم قلمداد کنیم. دیدگاه بسیاری از علما و فضیلابی عالی مقام نسبت به حاج آقا مصطفی این بود که او یک مجتهد مسلم و شخصیتی است که مدارج علمی را در سطح بسیار بالا گذرانده و طبیعتاً آن‌ها با توجه به این مراحل والا، نسبت به امام هم قضاوت می‌کردند.

دیدگاه حوزه قم

با توجه به این که مراحل تحصیلات حاج آقا مصطفی در حوزه علمیه قم بوده و اساتید مبرزی که نزد آن‌ها درس خواندند، همگی به شخصیت علمی ایشان واقف بودند در این حوزه

اکثریت قریب به اتفاق علما، مجتهدین و مراجع نسبت به آیت الله شهید یک دید محفوف به تعظیم و اکرام داشته‌اند و در صد نازل و ضعیفی هم بودند که با شخصیت و مراتب علمی ایشان آشنایی نداشتند، و الا هرکس با او یک جلسه می‌نشست و در یک بحث علمی وارد مذاکره و گفتگو می‌شد به تفوق علمی، قدرت استدلال و ذهن جوال و نقاد ایشان نسبت به مسایل و قوف می‌یافت و مجبور می‌شد که این عظمت را تحسین کند. بنابراین حوزه قم آیت الله شهید حاج آقا مصطفی را یک عنصری که باید در آینده اسلام جایگاه ویژه‌ای را داشته باشد می‌دانست.

در اینجا به عنوان نمونه، به یک جریان و حادثه‌ای اشاره می‌کنم. از سال ۱۳۵۰ ه. ش به بعد، بحثی بسیار جدی در قم و نجف مطرح بود که آینده اسلام، نهضت اسلامی مرجعیت شیعه بعد از حضرت امام با چه کسی باید باشد و امور به وسیله چه کسی اداره خواهد شد؟ در آن زمان این یک بحث در محافل خاص قم و جلسات بعضی از دوستان و روحانیون مبارز در نجف اشرف مطرح بود که به هر حال ممکن است با گذشت هفتاد و چند سال از عمر شریف حضرت امام خدای ناکرده برای ایشان اتفاقی بیفتد لذا از حالا باید مشخص شود که بعد از معظم له زعامت و مرجعیت شیعه در کجا باید قرار گیرد و چه کسی را باید به عنوان مرجع و زعیم به مردم معرفی کنند. حوزه علمیه قم و برادران ما در نجف اشرف روی دو نفر از میان شخصیت‌ها، مدرسین و الامقام و کسانی که مورد اعتماد مردم و امام بودند نظر داشتند: یکی آیت الله منتظری بود و دیگری آیت الله حاج آقا مصطفی خمینی؛ که این دیدگاه، نشانگر ویژگی و شایستگی‌های آن شهید و الامقام بود.

دیدگاه شخصیت‌ها

اما دسته سوم، دیدگاه سیاسیون و شخصیت‌های مبارز نسبت به حاج آقا مصطفی است. سیاسیون و انقلابیون برای ایشان یک شخصیت مستقلی قایل بودند. چرا که حاج آقا مصطفی راجع به مسایل مختلف سیاسی صاحب نظر، اندیشه، تفکر و رسالت بود و خود برای مسایل مختلف سیاسی و مدیریتی، یک تز و دکترین خاصی داشت، با توجه به این ویژگی و شناختی که مبارزین و شخصیت‌های سیاسی داشتند، از ایشان نظرخواهی و مشورت می‌کردند. نه تنها مبارزین مسلمان طرفدار امام، بلکه کسانی هم که نسبت به حضرت امام نظر مثبت نداشتند، ایشان را طرف مشورت قرار می‌دادند و در بحث‌های سیاسی بسیار حساس با ایشان وارد مذاکره

می‌شدند. حتی مبارزین غیرایرانی از کشورهای مختلف، یکی از جایگاه‌ها و پایگاه‌های خود را در نجف، بیت مرحوم حاج آقا مصطفی می‌دانستند. از لبنان، فلسطین، هندوستان، پاکستان و از افغانستان افراد و شخصیت‌های سرشناس می‌آمدند. بعضی از آنان شاید یک بار هم با امام ملاقات نمی‌کردند، اما بارها در منزل حاج آقا مصطفی حضور پیدا کرده و به مذاکره و مشورت می‌نشستند و نظرات ایشان برای آن‌ها بسیار ارزشمند و راهگشا بود.

البته علت این که حاج آقا مصطفی در چنین موقعیتی قرار داشت این بود که اولاً از ابتدای عمر در دامن پدری همچون امام، و سیاستمداران عمیق، ریشه‌یاب و ژرف‌نگر پرورش یافته بود. علاوه بر این، خود او دارای استعداد و هوشی فوق‌العاده بود و در گذشته با محافل گوناگون سیاسی و مذهبی در قم، تهران و جاهای دیگر ارتباط و در این محافل حضور فعال داشت و از اندیشه و تحلیل سیاسی، اجتماعی حساب شده و متینی برخوردار بود. لذا از شخصیت ایشان یک عنوان مبرز به وجود آمده بود.

«مبارزه مسلحانه» از دیدگاه او

ویژگی دیگری که حاج آقا مصطفی داشت این بود که، در ظاهر یک مقدار بازتر از امام عمل می‌کرد در عین حال که در برخی موارد، رادیکال‌تر از امام بود، بدین گونه که حضرت امام در ربط با مبارزات معتقد به مبارزه مسلحانه نبودند، و می‌فرمودند که اگر این رژیم بخواهد در ایران سقوط کند، هیچ راهی جز حضور یکپارچه مردم در صحنه ندارد. با مبارزات مسلحانه و یک گروه و یک حزب خاص، شاه سقوط نمی‌کند و امریکا از این مملکت بیرون نمی‌رود. نه یک حزب قوی می‌تواند شاه را از بین ببرد، برای این که شاه قوی‌تر از هر حزبی است و نه یک گروه مسلح؛ زیرا ارتش شاه قوی‌تر از همه گروه‌های مسلح و احزاب است. در واقع تنها قدرتی که می‌تواند شاه و امریکا را در ایران به سقوط بکشاند، حضور یکپارچه مردم است.

این تفکر و تر امام بوده که اکثریت قریب به اتفاق مبارزین اعم از روحانی و غیر روحانی با آن موافق نبودند؛ آن‌ها می‌گفتند:

«ممکن است نظر امام درست باشد، اما چگونه می‌توان مردم را به صحنه آورد؟ مردم را که با حرف نمی‌توان به صحنه آورد، تمام دستگاه‌های تبلیغاتی و رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها در خدمت شاه است و ما یا دهان‌مان بسته است و یا در زندان، تبعید و یا در شکنجه گاه هستیم.» ولی

حاج آقا مصطفی ضمن احترام به نظر امام اعتقاد داشتند که از راه‌های دیگر مبارزه نباید جلوگیری کرد، بلکه باید حرکت‌های مسلحانه را نیز تأیید کرد. ایشان همه را به یادگیری آموزش نظامی و عملیات مسلحانه علیه رژیم تشویق می‌کردند و معتقد بودند که مبارزه مسلحانه یکی از راه‌هایی است که می‌تواند رژیم را ساقط کند.

بر این اساس، بخشی از مبارزین و سیاستمدارانی که در این زمینه با نظرات امام مخالف بودند، طبیعتاً جذب آقا مصطفی می‌شدند و او را قبول داشتند. بسیاری از آن‌ها همان کسانی بودند که حضرت امام آن‌ها را به محضر خود راه نمی‌داد، اما حاج آقا مصطفی این افراد را جذب می‌کرد و امیدوار می‌ساخت و به امام علاقه‌مند می‌کرد. اگر حاج آقا مصطفی در نجف نبود، ممکن بود بخشی از مبارزین نسبت به امام مسئله‌دار شوند.

یکی دیگر از نقش‌هایی که حاج آقا مصطفی در نجف اشرف ایفا می‌کرد جبران خلاء بیرونی منزل حضرت امام و کارهایی بود که باید انجام می‌شد لیکن دست‌اندرکاران بیت امام به علت ناتوانی فکری و تحلیلی انجام نمی‌دادند یا نمی‌توانستند انجام دهند.

ارتباط با خواص

با عنایت به این که حاج آقا مصطفی یک شخصیت سیاسی دارای اندیشه و تفکر خاص، راه، روش و منش مشخص در ربط با مسایل سیاسی و مبارزاتی بود، وقتی از ایران شخصیت‌هایی مثل آیت الله دکتر بهشتی، آیت الله مطهری، حجت الاسلام والمسلمین هاشمی رفسنجانی، آیت الله جنتی، آیت الله موسوی اردبیلی و آقا شیخ علی تهرانی و دیگران در ارتباط با مسایل مبارزاتی از قم و تهران و سایر مناطق به نجف می‌آمدند، اگر یک جلسه با امام ملاقات و مذاکره داشتند در حاشیه آن جلساتی نیز با حاج آقا مصطفی داشتند و نظرات ایشان را هم دریافت و منتقل می‌کردند چرا که نیروهای داخل، دیدگاه‌ها و نظرگاه‌های حاج آقا مصطفی را هم در ربط با کیفیت مبارزه و نحوه شکل‌گیری انقلاب می‌طلیبند و درخواست داشتند، همین طور کسانی که از اروپا و آمریکا می‌آمدند نظیر بنی‌صدر، قطب‌زاده، صادق طباطبایی، دکتر یزدی و دیگران در ربط با مسایل سیاسی و مبارزاتی پس از ملاقات با امام، جلسات متعددی هم با حاج آقا مصطفی ملاقات می‌کردند و لذا از وقتی که شهید بزرگوار آن‌ها را راه نداد و حاضر نبود با آن‌ها بنشینند و هم صحبت شود، آن‌ها شدیداً تحت فشار بودند و احساس کمبود می‌کردند.

پیوند با توده مردم

اما دیدگاه دسته چهارم: در اثر مراجعاتی که عامه مردم با حاج آقا مصطفی داشتند، ایشان را یک انسان وارسته، متواضع و دوست‌داشتنی یافته بودند. یکی از ویژگی‌های این مرد بزرگ، خضوع، فروتنی و بی‌پیرایگی ایشان است. ایشان یک سری برنامه‌های عادی داشت. مثلاً وقتی همراه با حضرت امام برای اقامه نماز مغرب و عشاء و یا ظهر و عصر می‌آمد، بعد از اقامه نماز بدون هرگونه تشریفات و مانند یک طلبه عادی، چند دقیقه‌ای گوشه مسجد می‌نشست و تسبیح، ذکر، صلوات، استغفار و یا «لا اله الا الله» می‌گفت و هنگامی که مسجد از جمعیت خالی می‌شد، تنها به راه می‌افتاد و به طرف منزل خود حرکت می‌کرد. همچنین شب‌های چهارشنبه به مسجد سهله می‌رفت و بعد از اقامه نمازهای مخصوص و عبادات خاصی که شب چهارشنبه در مسجد سهله وارد است، حدود نیم ساعت تا سه ربع، عباي خود را روی خاک‌ها و رمل‌های مسجد سهله پهن می‌کرد و وسط مسجد و در میان افراد عادی و به اصطلاح ما عوام الناس عاشق می‌نشست و یا در مسجد کوفه قبل و بعد از عبادات مأثوره گعده می‌کرد و خیلی خودمانی با دوستان طلبه و غیرطلبه به گفتگو می‌پرداخت و هیچ‌گونه تعین و تشخیصی از خود نشان نمی‌داد. این حالت فروتنی و تواضع، موجب ارادت و علاقه‌مندی طبقات مختلف نسبت به حاج آقا مصطفی بود، برای ایشان عرب و عجم فرق نمی‌کرد حتی اعراب و کسبه نجف می‌آمدند دست ایشان را می‌بوسیدند و از ایشان احوالپرسی می‌کردند و اگر سؤالی داشتند، مطرح می‌کردند و می‌رفتند. ایشان گاهی به صحن و حرم مطهر علی بن ابی طالب (علیه السلام) می‌آمد، عبا را پهن می‌کرد، روی زمین می‌نشست و با طلاب و مردم معمولی و عادی، هم صحبت می‌شد و وقتی برای زیارت به کربلا مشرف می‌شد در مراسم شادی و عزای عرب‌های نجفی و کربلایی شرکت می‌نمود.

حاج آقا مصطفی سالی چهار - پنج بار در موسم زیارتی ابی عبدالله الحسین (علیه السلام) مسیر بین نجف و کربلا را که حدود ۱۷-۱۶ فرسخ بود و ده‌ها روستا در مسیر آن بود و طی آن تقریباً چهار روز به طول می‌انجامید، پیاده می‌رفت. در این مسیر، روستایی نبود که شیفته اخلاق و رفتار مرحوم حاج آقا مصطفی نشده باشد، این روستاییان عرب و عرب‌های عراقی در مسیر نجف تا کربلا مرحوم حاج آقا مصطفی را می‌شناختند و مجذوب اخلاق، رفتار و کمالات روحی ایشان شده بودند و وقتی به نجف می‌آمدند، خدمت حاج آقا مصطفی می‌رسیدند. ایرانی‌هایی هم که

به عراق می آمدند و به امام دسترسی نداشتند، یا می ترسیدند، چون منش ایشان بر محور خضوع و تواضع بود، دسترسی به ایشان برای شان خیلی ساده بود. شاید بسیاری از عراقی ها، لبنانی ها، سوری ها، و بسیاری از افغانی ها و پاکستانی های مقیم نجف و به تبع آن ها پاکستانی های پاکستان و افغانی های افغانستان که مقلد امام شدند از کانال حاج آقا مصطفی به آن حضرت علاقه مند شدند، و در اثر معاشرت با ایشان و به سبب روش صحیح و برخورد و منش جذاب حاج آقا مصطفی مفتون، شیفته و مقلد حضرت امام شده بودند.

او، در دیدگاه حضرت امام

دیدگاه پنجم عبارت از دیدگاه حضرت امام نسبت به حاج آقا مصطفی است. قطعاً حضرت امام پیش از هر کس دیگر، این شخصیت را می شناخت و عظمت او را درک کرده بود، چرا که چهل و چند سال از نزدیک او را تعلیم، تربیت و پرورش داده بود. خصوصیت هایی باعث می شد که امام شیفته باشد، تا آن حد که در روز رحلت آن شهید عظیم الشان در حاشیه مفاتیح الجنان با سوز دل چنین تحریر فرمودند:

«بسمه تعالی انا لله و انا الیه راجعون. در روز یکشنبه نهم شهر ذی القعدة الحرام ۱۳۹۷ مصطفی خمینی نور بصرم و مهجة قلبم دار فانی را وداع کرد و به جوار رحمت حق تعالی رهسپار شد، اللهم ارحمه و اغفر له و اسکنه الجنة بحق اولیائک الطاهرین علیهم الصلوة والسلام»
کمالات نفسانی و ویژگی های باطنی و شخصی آن شهید، موجب علاقه زاید الوصف امام نسبت به او شده بود. هر پدري پسر خود را دوست دارد، اما علاقه امام به ایشان، مافوق علاقه یک پدر نسبت به پسر بود که علت آن ذیلاً شرح داده خواهد شد.

شماری خصوصیات علمی و معنوی او

۱. این مرد بزرگ از نظر روحی توانسته بود خود را بسازد و تهذیب نفس، تزکیه، مراحل سیر و سلوک و عرفان عملی فوق العاده ای را داشت. از نظر علوم و فنون اسلامی سرآمد اقران زمان خود بود؛ ماکسی را در این سن به جامعیت ایشان از نظر معقول و منقول، عرفان، تفسیر، علم رجال، فقه، اصول و حتی بسیاری از علوم غربیه که در حوزه های قم و نجف خواننده ای ندارد، نداشتیم.

حاج آقا مصطفی در ادبیات عرب بسیار متبحر بود و شاید یکی از ادبای زمان خویش به شمار می‌رفت، اشعار شعرای بزرگ عرب را حفظ بود و در محافل عربی مطرح می‌کرد و نکات دقیق و ظریف ادبی آن‌ها را که از نظر ادبای عرب مخفی و ناشناخته بود بیان می‌کرد که موجب اعجاب حضار می‌شد.

ایشان از حیث فقه، یک فقیه ورزیده و مجتهد مسلم و جامع بودند. تألیفات مرحوم حاج آقا مصطفی در فقه، اصول، تفسیر، فلسفه و دیگر مؤلفات ایشان اکثراً مربوط به دوران جوانی می‌شود، و لذا حضرت امام با شناخت مدارج عالی و توانمندی‌های فوق‌العاده‌ای که برای پیشبرد اسلام و انقلاب داشت (فارغ از جنبه فرزندگی) آن‌گونه نسبت به سرنوشت او (که آن را جدای از سرنوشت اسلام نمی‌دانست) حساس بود که وقتی به ایشان می‌گویند، حاج آقا مصطفی را به بیمارستان بردند، به گونه‌ای نگران می‌شوند که بر خلاف رویه معمول‌شان می‌فرمایند: «من همین الآن می‌خواهم برای دیدنش به بیمارستان بروم.»

مواضع عاطفی و سیاسی

در کنار خصوصیت‌های نفسانی، عقلانی و علمی یاد شده، ایشان در ربط با مسایل سیاسی، عمیق، قاطع و دقیق بود، و در موارد اصولی و ارزشی بسیار مقید و پایبند بود و به هیچ‌وجه مماشات و تسامح را روانی داشت.

حاج آقا مصطفی مصداق کامل آیه شریفه «محمد رسول الله و الذین معه أشداء علی الکفار رحماء بینهم» بود. ایشان نسبت به علاقه‌مندان و طرفداران نهضت اسلامی و حضرت امام بسیار رؤف، مهربان، صمیمی و فروتن بود. در اینجا به عنوان شاهد مثال خاطراتی را عرض می‌کنم:

۱. در اولین سفری که پس از تبعید حضرت امام به نجف رفتم، همراه با دو نفر از دوستان (مرحوم شیخ محسن زندیه و آقای موسوی) در مرز عراق دستگیر شدیم و پس از پنج روز به زندان نجف منتقل و با وساطت برخی از آقایان آزاد شدیم. حاج آقا مصطفی که سوابق مرا در قم شنیده بودند، از طریق آشیخ عبدالعلی قرهی یک روز نهار ما را به منزل حضرت امام دعوت کرد.

این جانب در آن زمان (سال ۱۳۴۵ ه. ش) جوانی ۲۰ ساله بودم، دو نفر همراه من نیز یکی دو سال با من تفاوت سن داشتند. پس از نماز ظهر و عصر به بیرونی منزل حضرت امام شرفیاب

شدیم. حاج آقا مصطفی از اندرونی، یک سینی غذا آوردند. خوب به یاد دارم که در آن چلو خورش بادمجان بود. ایشان در نهایت صمیمیت و رأفت همانند چند نفر دوست که سال‌ها با هم سابقه رفاقت و الفت دارند، همراه ما غذا صرف کردند و اظهار محبت حضرت امام را به ما اعلام فرمودند که پس از سالیان متمادی، شیرینی و لذت آن همه بزرگواری و صمیمیت همچنان در ذائقه جان من باقی است.

۲. در سال ۱۳۴۶ ه. ش که برای بار دوم به نجف مشرف شدم و برای ادامه تحصیل در جوار مرقده مطهر مولی الموحدین (علیه السلام) قصد اقامت کردم، در حجره یکی از آقایان نجف در مدرسه خلیلی موقتاً اسکان یافتیم. مدتی گذشت و من از ادامه این وضع ناراحت بودم. در چنین شرایطی بود که حاج آقا مصطفی مطلع شدند و با حساسیت خاصی شخصاً اقدام کردند و بدون آن که من متوجه شوم با آقای شیخ نصرالله خلخالی متولی مدرسه مرحوم آیت الله بروجردی صحبت کرده و از او خواستند که در این مدرسه حجره‌ای در اختیار من قرار دهد.

روزی خبردار شدم که یک حجره در مدرسه آیت الله بروجردی به عنوان این جانب تخلیه و آماده شده است، خیلی تعجب کردم، بعدها فهمیدم که ایشان به این کار اقدام کرده است.

۳. ظاهراً در سال ۵۱-۱۳۵۰ رژیم بعث عراق تصمیم گرفت کلیه افراد غیرعراقی مقیم و حتی افراد دارای شناسنامه عراق را که اصالتاً غیرعراقی بودند اخراج کند. نزدیک اذان مغرب که افراد اکثراً بیرون بودند این طرح را به اجرا درآوردند. طلاب برای نماز مغرب و عشاء در مدرسه مرحوم بروجردی جمع شده بودند که ناگهان خبر آوردند که بعضی‌ها در نجف اقدام به دستگیری تمام خارجی‌ها اعم از کسبه و طلاب کرده‌اند و حضرت امام را از وسط راه به منزل برگرداندند.

حاج آقا مصطفی در مدرسه در صف اول جماعت بود. آن شب ظاهراً نماز را به امامت ایشان خواندیم. بعضی‌ها مراجع و بستگان‌شان را از این تصمیم، استننا کرده بودند، لذا برای ایشان مشکلی نبود و به احترام ایشان وارد مدرسه نشدند. حاج آقا مصطفی برای همراهی طلاب مدرسه و کسانی که برای نماز آمده بودند، تا نزدیک نیمه شب در مدرسه ماندند در حالی که نیروهای بعضی پشت در مدرسه، آماده حمله به داخل بودند و هر کس را که از مدرسه خارج می‌شد بلافاصله دستگیر می‌کردند. آن‌ها در نهایت به داخل مدرسه یورش بردند و تمام افرادی که داخل مدرسه بودند از جمله خود من را دستگیر کردند. وقتی ایشان به منزل خود می‌روند خانواده خود را برای دلداری خانواده ما به منزل می‌فرستند و روز بعد جناب آقای داعی را برای

استخلاص دوستان به بغداد اعزام می‌کنند.

ولی همین بزرگوار که با دوستان چنین رثوفانه، عطفانه و محبت‌آمیز رفتار می‌کرد، در برابر اشخاص مرتبط با هیأت حاکمه ایران و مخالفان نهضت اسلامی و کسانی که نسبت به مسایل ارزشی اسلام متعهد نبودند، به شدت واکنش منفی نشان می‌داد و حاضر نبود حتی یک لحظه با آنان نشست و برخاست و معاشرت داشته باشد. برخورد قاطعانه آن شهید با سید محمد روحانی و افرادی که مخالف نهضت و امام یا با سفارت در نجف اشرف مرتبط بودند مشهور بود. شاید داستان برخورد حاج آقا مصطفی با بعضی از لیبرال‌ها را گفته باشم. از سال ۱۳۴۹ هـ ش حاج آقا مصطفی دیگر قطب‌زاده را به خانه خود راه نداد و یک کلمه هم با او صحبت نکرد، از علل آن موارد زیر بود:

۱. هزینه کردن بی‌رویه بیت المال و اموالی که برای مبارزه مردم به خارج می‌فرستادند. آقای قطب‌زاده با این پول‌ها که برای استمرار مبارزه و کمک به مبارزین به خارج می‌آمد، دائماً با هواپیمای به این طرف و آن طرف می‌رفت و بهترین هتل‌های بغداد، بیروت، سوریه و اروپا را اجاره می‌کرد. ایشان اموال را این‌گونه صرف می‌کرد و حاج آقا مصطفی می‌فرمود: «خرج چنین پول‌هایی مشروع نیست، و حال آن‌که بچه‌های ما در ایران در میان زندان‌ها آن‌طور جانفشانی می‌کنند و امام که رهبر این مردم است، با این عسرت در نجف زندگی می‌کند، اما این آقایان همین‌طور بیت‌المال مسلمین را برمی‌دارند و این طرف و آن طرف خرج می‌کنند».
۲. سر بسته عرض می‌کنم، عدم پابندی، و التزام وی به احکام و تکالیف شرعی و اسلامی.

ارادت عملی به خاندان پیامبر

ویژگی دیگر حاج آقا مصطفی، علاقه‌مندی شدید او به اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم‌السلام) بود. ایشان از وقتی وارد نجف شد؛ یعنی سال ۱۳۴۴ تا سال ۱۳۵۶ که به شهادت رسیدند، ۱۳-۱۲ سال، هر سال ۵-۶ بار در مناسبت‌های زیارتی حضرت سید الشهداء (علیه‌السلام) مثل زیارت عرفه، اربعین، رجب و شعبان، عاشقانه در آن گرمای طاقت‌فرسای عراق در تابستان و یا در سرمای سوزان کویری نجف در زمستان، با پای پیاده به کربلا می‌رفت و با توجه به این‌که ایشان سمین بود، بارها مشاهده می‌شد، که پاهای ایشان تاول زده و از آن خون جاری می‌شد، ولی باز آن را می‌بست و به راه خود ادامه می‌داد، این نشان دهنده میزان عشق و علاقه آن شهید بزرگوار به

حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) و اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) بود.

در ماه مبارک رمضان (چند سالی که من در نجف بودم) ایشان نیمه‌های شب به حرم علی بن ابی طالب (علیه السلام) می آمدند و زیارت جامعه کبیره، زیارت‌های مخصوص و هزار بار سوره مبارکه قدر را می خواندند و تا به سحر به تهجد و مناجات مشغول بودند. همه ساله در دهه سوم ماه مبارک رمضان در مسجد کوفه معتکف می شدند و به عبادت و خواندن اذکار خاص می پرداختند.

مرحوم حاج آقا مصطفی این حالات و روحيات ملکوتی و الهی را از پدر بزرگوارش آموخته بود. همسر مکرمه حضرت امام نقل می فرمودند: «وقتی با امام ازدواج کردم، از همان ماه‌های اول ساعت را به من می دادند تا کوک کنم. ماه‌های اول نیم ساعت یا سه ربع مانده به اذان صبح، برای نماز شب بلند می شدند و به تدریج این مدت افزایش یافت تا این که ایشان یک ساعت و نیم و حتی دو ساعت به اذان برای نماز بومی خاستند، و از آن شبی که ساعت را به من دادند که کوک کنم تا پایان عمر، یک شب هم این برنامه عبادی تعطیل نشد.» امام در عبادت و تهجد سر از پانمی شناخت. همسر حضرت امام می فرمودند: «بعضی از اوقات می دیدم که آقا تا ساعت ۱۱-۱۲ مطالعه می کردند و یا جلسه و گفتگوی ایشان تا ساعت ۱ ادامه پیدا می کرد و مخصوصاً در مواقع مبارزه می نشستند و اعلامیه می نوشتند و بعد که می خواستند بخوابند، به من می فرمودند که ساعت را کوک کردید؟» می گفتم: «آقا شما این وقت شب بیدارید! حالا چطور می توانید بیدار شوید؟!» می فرمودند: «من احساس می کنم که خواب زیاد برای من مناسب نیست و از خواب خسته می شوم.»

این حالت امام نشانگر تسلط روحی ایشان بر جسم بود. بعضی از افراد اسیر و زندانی جسم هستند، ولی بعضی دیگر بدنشان در اختیار روح است و جسم آنان در خدمت معنویات، روح و جان آسمانی آن‌هاست و حضرت امام بدن و جسم خود را در استخدام خویش گرفته و برده خود کرده بود، نه اینکه اسیر مادیات و بدن خود شود.

حاج آقا مصطفی هم این حالات را در اثر تعلیم و تربیت در دامان آن حضرت کسب کرده بود و بدنش در استخدام روحش بود، مادیات او در استخدام معنویات وی بود، فانی فی الله و محو خدا شده بود و در نیمه‌های شب که بومی خاست و به عبادت می پرداخت، محور و فانی فی ذات الله و در مسیر کربلا محو اولیاء خدا، ائمه اطهار (علیهم السلام) بود، هنگامی که موسم زیارت

کربلا نزدیک می‌شد سر از پای نمی‌شناخت و به آقای حلیمی می‌فرمود: «کاروان چطور شد و چه وقت راه می‌افتی؟» و همواره در این امر پیشگام بود.

شیوهی او در گزینش استاد

مرحوم حاج آقای مصطفی ابتدای امر تا درس خارج اساتید مختلفی داشتند و به حد خارج هم که می‌رسند، استاد اصلی ایشان مرحوم آیت الله العظمی بروجردی بوده است و به درس آقای داماد نیز می‌رفتند و بعد یک درس هم در محضر امام (تا وقتی که ایشان در قم بودند) می‌خواندند. ایشان شخصاً اساتید خود را تشخیص می‌داد و هرگز امام نمی‌فرمود، نزد چه کسی برو و درس بخوان، گرچه ممکن بود اگر آن مرحوم از ایشان نظر بخواهد، حضرت امام نظر مشورتی را بگویند، اما این‌گونه نبود که به حاج آقا مصطفی چیزی را تحمیل کنند.

از آن سال ۱۳۴۳ که حضرت امام به بورسای ترکیه تبعید شدند، دست تقدیر الهی این‌گونه رقم زد که باید این پسر برود و در کنار پدر قرار گیرد و مستقیماً با او در ارتباط باشد و هم از نظر علمی و هم از نظر شکل‌گیری شخصیت، تفکر و اندیشه از وجود پدر بیشتر مستفیض گردد. لذا از آن سال تا پایان عمر، استاد ممتاز و تقریباً منحصر به فرد ایشان، شخص امام بودند و در آن یک سال که امام در بورسای تبعید بودند، حضرت امام مربی تمام وقت و استاد شبانه‌روزی حاج آقا مصطفی بودند فرق می‌کند. کسی که روزی یک ساعت پای درس استاد بنشیند با کسی که ۲۴ ساعت تحت تربیت استادی باشد، و آن هم استادی که بعد از معصوم (علیه السلام) تالی تلوی نداشته است. آن وقت اگر در مقابل این زمینه و بستر مساعد، یک استعداد فوق‌العاده و هوش سرشاری قرار بگیرد، این باغبان می‌تواند بهترین نهال‌ها را در این زمین بکارد و بهترین ثمرات را از آن دریافت کند. امام این بستر مناسب را در این یک سال به دست آورده و توانست بذری را که می‌خواهد در این بستر بکارد و بدین سان حاج آقا مصطفی امام را به عنوان استاد اختصاصی خود برگزیند و امام هم فرزند ارشد خویش را به عنوان یکی از بهترین شاگردان خود تحت تعلیم و تربیت قرار داد. با توجه به این خصوصیات بود که حضرت امام مفتون آن شهید گردیدند.

در نهایت، ویژگی دیگری که در حاج آقا مصطفی بود، حالت شیفتگی و فنای در امام است، چون معظم‌له را فانی فی الله می‌دید و می‌خواست خود را فدای امام کند و بنابراین دفاعش از امام باقی بماند. دولت بعث عراق در ابتدای امر احساس می‌کرد که می‌تواند از طریق ایشان بر امام

تأثیر بگذارد. آن‌ها روحیهٔ ایشان و امام را نشناخته بودند که هیچ کس نمی‌تواند در آنان اثر بگذارد و به خصوص حاج آقا مصطفی را نشناخته بودند که او کسی نبود که تأثیرپذیر از حکومت عراق یا ایران باشد.

حاج آقا مصطفی دارای اندیشه و تعصب مذهبی خاصی بود، علاوه بر این که خوب می‌دانست که احد الناسی نمی‌تواند بر امام اثر بگذارد و لکن آن‌ها نشناخته بودند. لذا ابتدای امر از در تحیب و تطمیع وارد شده و گفته بودند که شما هر چه بخواهید ما فراهم می‌کنیم. یک سری تسهیلاتی در ارتباط با مسایل مبارزاتی برای ایشان فراهم کرده بودند، از جمله این بود که گفته بودند شما هر کسی را که بخواهید آموزش نظامی ببیند، ما حاضریم که به آن‌ها آموزش نظامی بدهیم و لذا برخی از طلاب و فضلاء حوزه به بغداد رفته و آموزش نظامی دیدند و برخی هم اسلحه دریافت کردند که هم از جان خود و هم از جان حضرت امام حفاظت کنند و یا در نجف به دوستان دیگری که نمی‌توانند به بغداد بروند آموزش کاربرد سلاح بدهند.

دفاع از کیان مرجعیت

این دیدگاه اولیهٔ رژیم بعث بود، اما به تدریج وضعیت تغییر کرد و در آنجا که مصالح اسلام و مصالح عالیة حوزه علمیهٔ نجف مطرح شد، یک مرتبه دیدند، حاج آقا مصطفی با برخورد بسیار قوی و موضع قاطعی به جانبداری از حوزه علمیهٔ نجف و شخص آیت الله حکیم برخاست. با عنایت به این نکته که بیت مرحوم حکیم از دیرباز با دستگاه ایران و رژیم ارتباط داشت و رژیم شاه از طریق سفارت بغداد، ارتباط خود را با بیت آیت الله حکیم مستحکم نگه داشته بود و هر چند مدت، هیأت، شخصیت و یا نماینده‌ای را به منزل ایشان می‌فرستاد و سعی می‌کرد که خود و اطرافیان ایشان را تغذیه کند و حامی سیستم ایران نگاه دارد، البته خود آقای حکیم یک عنصر مستقل و چهرهٔ عالی مقام بود که هم با برنامه‌های ضد اسلامی شاه مخالفت می‌نمود و هم از امام طرفداری می‌کرد و آن نظر مخصوص را بعد از فاجعهٔ ۱۵ خرداد راجع به اجتهاد و مرجعیت حضرت امام داده بود،^۱ ولی دولت عراق تصور نمی‌کرد با آن پیشینهٔ اطرافیان مرحوم آیت الله

۱- پس از فاجعهٔ ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ ه. ش. شاه تصمیم به اعدام حضرت امام (س) گرفت و بهانهٔ این تصمیم این بود که حضرت امام در امنیت کشور اخلال و به مقام سلطنت توهین کرده است. از سوی دیگر، بر اساس تصریح قانون اساسی،

حکیم که حاج آقا مصطفی و امام در کنار آقای حکیم و علیه دولت عراق قرار بگیرند ولی ناگهان متوجه شدند که مرحوم آیت الله حاج آقا مصطفی برای مصالح اسلام با تمام قدرت در کنار آیت الله حکیم قرار گرفت؛ در شرایطی که نجف یک پارچه در وحشت و اضطراب بود و مراجع جرأت نزدیک شدن به خانه آقای حکیم را نداشتند، چه رسد به طلاب و فضلا، آن شهید بزرگوار به منظور تقویت و تأیید آیت الله حکیم، ارتباط مستمری با ایشان برقرار کرد. از این پس بود که روش دولت بعثی عراق نسبت به ایشان تغییر کرد و تقریباً خصمانه شد و این حالت همچنان تا پایان عمر مرحوم شهید آیت الله حاج آقا مصطفی همچنان ادامه پیدا کرد.

او در دیدگاه رژیم شاه

شاید این واقعیات در پرونده‌های ادارات مختلف وزارت امور خارجه و ساواک وجود داشته باشد که رژیم شاه با توجه به تحرکات مرحوم حاج آقا مصطفی و ارتباطات وسیعی که با گروه‌های مبارزاتی و شخصیت‌های انقلابی در خارج و داخل کشور داشت و با توجه به تحرک خاص ایشان که از دید ساواک مخفی نبود و با عنایت به سوابق ایشان و برخورد قاطعانه‌ای که با ساواک و زندانبانان و دژخیمان ایران در سال ۱۳۴۳ ه. ش در هنگام دستگیری داشتند، ایشان را در خارج از کشور به عنوان عمود و ستون فقرات مبارزات ضد شاهی شناخته و قلمداد می‌کردند. آن‌ها به این نتیجه رسیده بودند که امام پیرمرد شده و دیگر توان مبارزه و قدرت تحلیل ندارد و فکر می‌کردند اوست که امام را بر علیه رژیم تحریک می‌کند و الا اگر او نباشد دیگر آن امام سال ۱۳۴۲ نیست، زیرا اوضاع و شرایط حوزه نجف اشرف و ۱۵-۱۰ سال دوری از کشور روی ایشان تأثیر گذاشته و سن بالا نیز مؤثر است و لذا اگر امام خود به تنهایی باشد، کاری به کسی ندارد و مشکل آفرین نیست، رژیم به این نتیجه رسید که باید این پدر یا این پسر را از بین ببرد. ابتدا طرح ترور خود امام ریخته شد. فکر می‌کردند اگر امام را از بین ببرند، به اصطلاح صورت مسئله را محو کرده‌اند و دیگر مشکل و مسئله‌ای وجود ندارد، تصمیم گرفتند این شمع را خاموش کنند که پروانه‌ها هم سراغ کارشان بروند، تا این شمع روشن است، پروانه می‌تواند

→ مراجع تقلید از مصونیت برخوردار بودند، لذا تنها راه حل، تأیید مرجعیت حضرت امام از سوی مراجع تقلید وقت بود و مرحوم آیت الله حکیم اولین کسی بود که رسماً اجتهاد و مرجعیت امام را تأیید کرد و به تبع ایشان، سایر مراجع نیز به این امر مبادرت ورزیدند و بدین ترتیب این توطئه شوم خنثی شد.

تحریک شود و بقیه پروانه‌ها را تحریک کند ولی اگر شمع وجود امام خاموش شود، موضوعی برای تحریک نیست و مسئله تمام خواهد شد.

رژیم در ربط با ترور امام بارها دورخیز کرده بود، دو سه بار طرح ترور ایشان مطرح شد و طبیعتاً به علل مختلف ختنی گردید. به هر حال ترور شخص امام مشکلات فراوانی داشت، و رژیم موانع مختلفی را در ارتباط با آن می‌دید، علاوه بر این که ایشان یک شخصیت منطقه‌ای و یا کشوری و محصور به ایران نیست، ترور امام بازتاب جهانی دارد و ممکن است که عراق مسئولیت این ترور را به عهده نگیرد و جنایت شاه افشا گردد، آن وقت اگر چنین چیزی اتفاق افتد، قطعاً نه تنها مردم ایران یک پارچه علیه شاه و رژیم بسیج می‌شوند بلکه ملت‌های دیگر هم بسیج خواهند شد و این ترور یک پیامد جهانی خواهد داشت و لذا رژیم شاه به این نتیجه رسید که حاج آقا مصطفی را از بین ببرند و ظاهراً طرح ترور آیت الله شهید حاج آقا مصطفی از این زمان (در اواخر سال ۱۳۵۵ ه. ش) قوت می‌گیرد.

میزان تأثیرگذاری او بر روند مبارزه

یکی دیگر از خصوصیات و ویژگی‌هایی که در آیت الله شهید حاج آقا مصطفی بود، استعداد سرشار و نبوغ این شخصیت وارسته و خلف صالح حضرت امام در عرصه‌های گوناگون بود. ایشان توانسته بود آنچنان رشد کند که یکی از «امیدهای ارزشمند جهان اسلام» گردد. سابقه این زمینه و استعداد از ابتدای نهضت وجود داشته است. در بررسی‌هایی که کارشناسان ساواک کرده بودند، ایشان را یک شخصیت بسیار خطرناک بعد از حضرت امام برای کیان و هستی رژیم سلطنتی وابسته به غرب و آمریکا شناخته بودند، زیرا در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ که رژیم مزدور و وابسته تصور می‌کرد که با دستگیری قائد عظیم‌الشان و رهبر بزرگ اسلام حضرت امام خمینی، هسته مرکزی و اصلی مبارزات ملت و روحانیت اسلام را در هم شکسته و راه و پیام امام بلکه نام و نشان ایشان را در مسیر زعامت و رهبری اسلامی و هدایت و پیشوایی مردم به فراموشی سپرده است، آزاد بودن این شخصیت بزرگ و فرزند برومند حضرت امام توطئه خائنانه دشمن را ختنی کرد. ایشان با سازماندهی نسبی و رهبری‌هایی که بعد از دستگیری امام در قم می‌نمود و در سخنرانی‌ها، گفتگوها، جلسات خصوصی و نیمه خصوصی و همین‌طور در گردهمایی بزرگی که پس از دستگیری حضرت امام خمینی در صحن حضرت معصومه (علیها السلام) بر پا شد، توانست

گروه‌های پراکنده و بهت زده آن روز و همچنین روحانیت را رهبری و متحد ساخته و انرژی ببخشد و به مبارزه تشویق و ترغیب نماید و شور و هیجان جدیدی بیافریند و آن‌ها را به آینده امیدوار سازد و موجی در حرکت جامعه مذهبی و روحانی ایران به وجود بیاورد و به نهضت و قیام حضرت امام جهت خاص و سمت و سوی ویژه‌ای بدهد. به طوری که بعد از آن مراحل، هجرت علمای قم و شهرستانهای ایران به تهران شروع شد و ملت مسلمانان با اجتماع در محافل اسلامی مثل مساجد، تکیه‌ها و حسینیه‌ها و به وسیله خطابه‌های آتشینی که توسط وعاظ و علما علیه دستگاه ظلم و ستم شاهنشاهی ایراد می‌شد، رژیم را در مقابل یک واقعیت حتمی قرار دادند و آن واقعیت این که یاد، راه و پیام حضرت امام همچنان زنده و پویا در قلب جامعه وجود دارد. بدین ترتیب رژیم مجبور شد که آزادی حضرت امام را امضا کند و پس از چند ماه ایشان با عظمت آزاد و وارد شهر مقدس قم شدند.

در پیوندی تنگاتنگ با پدر

تجربه تلخ ساواک و رژیم شاه از آزادی محدود مرحوم حاج آقا مصطفی در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ منجر به هم سرنوشتی ایشان یا پدر بزرگوار و ارجمندشان شد. در جریان کاپیتولاسیون و معامله خائنانه رژیم شاه با امریکا و فروش ایران و تاراج کشور مقدس اسلامی به پای امریکا و متقابلاً موضعگیری قاطع و سرنوشت‌ساز حضرت امام در مقابل این قانون رسوا و مفتضح و ایران بر باد ده، شاه را بر آن داشت که تنها به دستگیری و تبعید رهبر عالی قدر اسلام اکتفا نکند، بلکه فرزند ارشد وی را نیز همراه او دستگیر نماید، که همچون جریان ۱۵ خرداد مرجع و پناه مبارزان و روحانیت و محور تجمع مردم در قم و یا هر جای ایران نباشد.

لذا حاج آقا مصطفی را نیز دستگیر کرده و در قزل‌قلعه زندانی نمودند، و هوش، ذکاوت، فداکاری، شهامت و سرسختی آیت الله شهید در مقابل ستمگران و مزدوران امریکا باعث شد که دشمن پس از چند ماه که از زندانی ایشان گذشته بود بیشتر به جوهره ناب و گرانقدری که در ذات ایشان بود پی ببرد و این خود باعث شد که ایشان را هم تبعید کنند و در کنار حضرت امام به دور از میهن و در تبعیدگاه‌هایی چون بوسای ترکیه و نجف قرار دهند.

البته تبعید ایشان به ترکیه و بوسا در سخت‌ترین شرایط غربت و تنهایی حضرت امام باعث شد که او یار، مددکار و کمکی برای پدر باشد تا آن روح بلند الهی و جان و هستی ملت بزرگ

ایران در مبارزات ضد شرک و استکبار، در تنهایی و غربت جانکاه و دوری از ملت رشید اسلام همچنان شاداب و سرزنده بماند.

ایشان در آن زمان که حضرت امام را به عراق تبعید کردند و نقشه کشیدند تا از راه‌های شیطانی از طریق حيله گرانه آن بزرگ مرد تاریخ را با مشکلات دیگری درگیر کنند و مقاومت و پایداری آن رهبر بزرگ را به خیال خام خود در هم بشکنند، همچون سپهری فولادین، سدی مستحکم و یاوری بیدار و آگاه در کنار حضرت امام قرار گرفت و توانست خطراتی را که متوجه آن حضرت بود، یکی پس از دیگری از بین ببرد.

آیت الله حاج آقا مصطفی بهترین غمخوار و مدافع حضرت امام بود و از هستی و موقعیت شخصی خود در حساس‌ترین لحظات بحرانی مبارزات، مایه‌ها گذاشت و از خودگذشتگی‌های شایانی نشان داد تا این مشعل فراروی مردم ما همچنان فروزان باقی بماند. این مرد بزرگ بی تابانه، خستگی ناپذیر و مقتدرانه در کنار شمع وجود حضرت امام و در جوار تابش هر چه فروزان‌تر آن خورشید تابناک ایران، تلاش کرد، جوشید و خروشید و از توطئه‌ها و دسیسه‌های دشمن، بی‌باکانه ممانعت به عمل آورد و در این راه از هیچ خطری نمی‌هراسید و سرانجام عاشقانه و بی‌مهابا در کنار آن مشعل فروزان پروانه‌وار سوخت و به حق او مصداق بارز آیه شریفه «رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه فمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا» می‌باشد و در شمار یکی از شهدای پر افتخار اسلام قرار دارد که خداوند متعال فرمود: «وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ» چه رسد به آنکه دشمن بشریت و مزدور صهیونیست، استکبار و امریکای جنایتکار در ایران دست به این جنایت هولناک زد و با شواهدی که وجود داشت، برای بسیاری از دوستان ما در نجف اشرف عنوان «شهادت» برای آن مرد بزرگ از مسلمانات بود.

آخرین سفر به دمشق

حاج آقا مصطفی اکثر سال‌ها در تابستان یکی دو ماه به سوریه و لبنان تشریف می‌بردند؛ هم برای مسایلی که مربوط به حضرت امام بود و ارتباطاتی که در عراق میسر نبود و این ارتباطات از سوریه و لبنان با ایران، کشورهای دیگر و شخصیت‌های مختلف می‌توانست به راحتی انجام شود و هم تغییر آب و هوایی باشد که به دلیل حجم کار برای ایشان ضروری بود. این سفرها اکثراً با یکی

دو نفر از دوستان معظم له انجام می شد، مثل جناب آقای بجنوردی و یاسید محمدرضا اشکوری. در تابستان سال ۱۳۵۶ علاوه بر آن آقایان، حاج آقای بجنوردی، حاج احمد آقا هم برای مدت کوتاهی در سوریه و لبنان همراه حاج آقا مصطفی بودند. در این سفر یک روزی که آقایان در منزلشان در شارع الامین نشسته بودند، به حاج آقا مصطفی می گویند: «فردی آمده است که کف بین است و یک سری مسایل را می گوید، آیا اجازه می فرمایید، وارد شود؟» با توجه به این که آن مرحوم خوش مشرب بودند و در مجالس و محافل تنوعی ایجاد می کردند، می فرمایند بگویند بیاید و کف آقایان را ببیند. آن فرد می آید و حاج آقا مصطفی دستشان را نشان می دهند و می گویند که در دست من چه می بینی؟ (این در سال آخر عمر ایشان بود که تصمیم گرفته بودند برای عمره هم مشرف شوند) او نگاه می کند و می گوید شما زیاد زنده نمی مانید. نقل می کنند که حاج آقا مصطفی با یک برخورد منفی با آن شخص روبه رو می شود. البته این در راستای واقعیتی است که در اسلام وجود دارد و آن این است که کسانی که از راه های شیطانی و غیراسلامی به یک سری مسایل دست پیدا می کنند، اسلام به هیچ وجه آن را قبول ندارد و نمی پذیرد. البته ایشان مطلب آن فرد را انکار نکرد ولی این که کسی بیاید و بگوید تو می میری!! این حرف جز از کسانی که متصل به مبدأ وحی هستند نمی تواند صادق باشد.

خوابی شگفتی انگیز!

جریان دیگر که قبل از شهادت ایشان اتفاق افتاده این بود که کسانی که از طرف ساواک برای ترور امام و حاج آقا مصطفی از ایران به عراق آمده بودند و خبر این هم به ایشان رسیده بود. ماهها قبل از شهادت حاج آقا مصطفی، ایشان یک بار خوابی دیده بودند به این مضمون که شتری آمده و در منزل امام روی زمین نشسته است و بعد از مدت کوتاهی برمی خیزد و به طرف منزل حاج آقا مصطفی می رود. تعبیر خود ایشان این بود که این شتر علامت مرگ بوده و به مشیت الهی از خانه امام دور شده است.

شب موعود!

آری حادثه دردناک رحلت، دقیقاً روز یکشنبه ۹ ذیحجه واقع شد. روز قبل، طبق معمول که ایشان در جلسه درس حضرت امام شرکت کردند و نماز ظهر و عصر در مسجد شیخ انصاری به

جماعت برگزار شد و ایشان هم حضور داشتند. ما عصر شنبه به درس اصول حاج آقا مصطفی رفتیم، ایشان سر حال و سلامت بودند و شب هم به مدرسه آیت الله العظمی بروجردی آمدند و نماز را هم طبق معمول خواندند و به منزل برگشتند.

در آن شب یکی دو تا ملاقات داشتند. بعضی از دوستان هم به دیدن ایشان رفته بودند و از جمله کسانی که آن شب با ایشان ملاقات داشت، برادر عزیزمان آقای سید محمود دعایی بود. ایشان در آن شب برای همسر شهید حاج آقا مصطفی که بیمار بودند، پزشک برده بود. بعد از آن، دو نفر دیگر میهمان داشتند که تا ساعت ۱۲-۱۱/۵ با ایشان ملاقات می‌کنند. آنچه مسلم است ایشان تا پاسی از شب سالم و خوب بوده است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی